

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نویسنده: هریش هاگل\* - Erich Hackl

برگردان از: جاوید

۰۳ اگست ۲۰۱۴

## وداع بایک رفیق

رزمندۀ جنگ داخلی اسپانیا «هانس لانداور» ۲۰۱۴ - ۱۹۲۱:



هانس لانداور جوان ترین و آخرین بازمانده اتریشی از جمله رزمندگان جنگ داخلی اسپانیا بود. او از جمله وقایع نگاران بزرگ در بین همراهان خود بود.

در شب ۲۰ جولای چشم از زندگی فرو بست و در ۲۵ جولای در زادگاهش به خاک سپرده شد. برای درک وبه منظور بررسی ماهیت هانس لاند اور، اگر به گورستان شهر زادگاهش نگاه گردد، جایی که این روستا توسط باغ های انگور، مراتع سرسبز و جنگل های پراکنده در منطقه صنعتی اتریش سفلی در ۳۰ کیلومتری جنوب پایتخت شهر «وین» قرار دارد. گورستان برای من چنان معلوم می شد که از مدت ها ست برایم آشنا است، گرچه من به روز جمعه در مراسم تشییع جنازه رفیق، برای بار اول وارد آن جای گردیده بودم.

ده سال ویا اضافه تر از ده سال قبل لانداور ده ها تصویر از قبر ها را برایم نشان داده بود، که گویا برایش به طور ناگهانی الهام شده بود تا از آنها عکس برداری کند. نه به خاطر سنگ ها و صلیب ها و چراغ های آن بلکه به خاطر نامهایی که در سنگ ها حک گردیده بود، که نامها شهادت می دادند که بسیاری از کسانی که در این جا به خاک سپرده شده اند نه خودشان و نه نیاکان شان متولدین اتریش بوده اند.

اما اخلاف و باز ماندگان شان، با تقلید مسخره آمیز نامهای خانوادگی اسلاوی و مجارستانی، بیگانه ستیزی را با زیاده روی دامن می زدند، که لانداور در برابر آن قاطعانه می ایستاد. او خودش از یک خانواده مخلوط فرهنگی به

وجود آمده بود، شاخه چکی خانواده که با آن محشور بود و باعث گرمی قلبش می شد ، برایش فراموش ناشدنی بود

اگر از این نقطه بیاغازیم : از خانه محل تولدش و املاک دهقانی پدر کلان و مادرکلان مادری اش که تنها چند صد متر از گورستان دورتر است .

در طرح مربوط به شرح حال خود لاندور از دو فضیلت نام می برد ، که از تجارب دوران کودکی و جوانی به یاد دارد "عشق و اعتماد " .

وهم چنان از سه خاصیت دیگر نام می برد - حرص و اشتیاق به کتاب ، عزم و اراده برای ایستادن به خاطر حقوق فقیران و محرومان ، و امتناع از یک منصب و حرفه به منظور جلب منافع شخصی که از پدر کلان خود « کارل اوپر شال» که تا زمان ممنوعیت حزب کارگران سوسیال دموکرات در فبروری ۱۹۳۴ که شهر داری محله را به دوش داشت، به ارث برده است . در مقابل بی صبری و سر سختی به احتمال زیاد از مشخصه های فامیل لاندور به شمار می رود .

### نه به خاطر قهرمان سازی

شادی دوران کودکی ، نقش و تأثیر پدر کلان ، اثربخشی سازمان جوانان سوسیال دموکرات، دوستان کودکی و شاهین سرخ ۱

کتاب ها و روزنامه هائی که از برنو(۲) قاچاق می شد مانند " مجله کارگری ، روزنامه دفاع خودی (۳) و پرچم سرخ " توسط هانس ۱۴ساله ورفقای بایسکل سوارش به دستور پدر کلان در محلات تاتندورف ، مولر دورف ، گونتردورف پخش می گردید

روزنامه ها در درک و شناخت و معرفت از کودتای جنرال اسپانیائی و مقاومت در برابر آن و دانستن این مسأله که آینده اتریش منوط به حل اوضاع در شبه جزیره ایبری است نقش بسزائی داشت .

وهم چنان روح جوانی و میل ماجراجوئی و تبلیغات دهان به دهان در کارگاه محلی بافندگی میخانیک، که توسط مقامات محلی به حیث دژ انقلاب معروف بود، که وی بعد از ختم دوره متوسط در آن کار می کرد و شنیدن پیام های تهیج آور مانند این پیام هیجان آور که از یکی از دوستان پدر کلان خود شنید :

" هانس ، فرانس هایدر در اسپانیا در مقابل فاشیست ها می جنگد ! " بر وی تأثیر کرد .

مزیت بیشتر وی بر دیگر داوطلبان برای رفتن و نبرد کردن داشتن یک پاسپورت معتبر بود . خلاف اکثریت علاقه مندان مبارزه در اسپانیا ، وی مجبور نبود سرحدات را به طور غیر قانونی عبور کند .

تمام این مسایل نشان دهنده این است که چرا یک جوان ۱۶ ساله خانه و کار را ترک گفته با گرفتن یک تکت درجه دوم به صوب پاریس حرکت می کند، جائی که وی فرد رابط را با انواع حيله وترفند وادار می سازد که با وجود سن خرد اما ذهن و هوش سر شار و تکامل یافته وی را واپس نفرستد .

در راه عزیمت به صوب «مادریگوراس» در اولین توقف بعد از مرز در اردوگاه آموزشی گردان های بین المللی یک پوستر با عکس کودکان مرده را می بیند که به زبان اسپانوی در آن نوشته شده (امروز در اسپانیا فردا در تمام جهان ) .

که تا آخر عمر این جملات از ذهن لاندور دور نشد .

و این تصاویر وی را چنان تحت تأثیر قرار داد که تصمیمش را راسخ تر ساخت و پیش از پیش راهش را که تا ۱۹۳۹ ادامه پیدا کرد از قبل قابل پیش بینی ساخت که در مقابل کسانی باید مبارزه کرد که مسئولیت قتل کودکان را به دوش دارند .

در مورد تجارب خود در اسپانیا **لانداور** به میل و با جزئیات آن را بیان کرده است . ولی نه به خاطر قهرمانی و قهرمان شدن اما غیر از رخدادها و وقایعی که ناظرش بوده است اضافه گوئی در گزارشاتش جای ندارد، گزارش های مشورتی درست و غنی از واقعیت ها .

ترانه های ترحم انگیز نبرد وی را خشمگین می ساخت . ولی ملاقات با جانبازان باقی مانده از نبرد ها وی را آرامش می بخشید او از همان اوایل این ایده را با خود حمل می کرد که مسیر پر پیچ و خم زندگی هم نبردان خود را به طور سیستماتیک مشاهده و ارزیابی کند و بعد از غربال نمودن و درج محل ، ساعت ، و تعداد، آن را در یادداشت های خود ذخیره کند .

وی از همراهان سوسیال دموکرات پدر کلان در طول جنگ های اسپانیا بریده و به علاوه عضویت اتحادیه جوانان سوسیالیست اسپانیا عضویت حزب کمونیست اتریش را نیز پذیرفت .

سخت است اگر بگویم که این جوان کمونیست و معتقد، آماده بوده همه جنگجویان اسپانیا را که در برابر خط عمومی دولت جمهوری مخالفت می کردند، تقدیس کرده باشد .

و هم چنان سخت است گفته شود که در مقابل فراری ها و خائنین مانند (کورت کوپل) که ده ها تن را به زیر تیغ جلاان افگند ( ویا کسانی که بعداً به خشونت رو آوردند و یابه جنایتکاران تبدیل شدند خاموش مانده باشد .

وی بارها می گفت که من و قتم را بالای این ها ضایع نمی کنم . اما ارزش کار پژوهشی وی در همینجا نهفته است که وی وقت خود را با همین ها گذرانده بود و در اثر تحقیقات و پژوهش مانند یک کارآگاه مجرب بدون پیش داوری های ایدئولوژیک و اخلاقی کار تحقیقاتی خود را انجام داده بود.

### "من کجا هستم؟" - "در داخائو"

لانداور مانند بسیاری از دواطلبان اتریشی پس از شکست جمهوری در توقیف فرانسوی ها که همه را در یک محل به هم فشرده بودند در آمد که بعد به دست اشغالگران المانی افتادند .

در بازداشت گشتاپو وی از طریق "پاریس" و "وین" به داخائو فرستاده شد که پس از مدت کوتاهی به یک کارخانه چینی سازی منتقل گردید .

وی ممنون از این فرمان امتیازی برای انتقال در کارگاه چینی سازی بود ، امتیاز به این سبب که از آب و هوا محافظت و هم چنین مجبور نبود ، برای صنایع جنگی المان کار کند. یک همزمش از جنگ اسپانیا که در صنایع نظامی به کار جبری گماشته شده بود سه سال بعد از آزادی در لیوبلیانا ( پایتخت اسلونی) در یک دادگاه نمایشی به اتمام همکاری با خارجی ها و جاسوسی محکوم به اعدام شد.

در سال ۱۹۴۸ لانداور به دلیل محرومیت یوگوسلاویا از کمینترن "انترناسیونال کمونیستی یا انترناسیونال سوم" حزب کمونیست اتریش را ترک گفت و خود در این باره می گفت که سالهای طولانی را در جمع مبارزه کرده ام و اکنون به تنهایی مبارزه می کنم .

خلاف اکثر دواطلبان اسپانیا برای **هانس لانداور** ساده بود تا با مردمان محلی آمیزش و ارتباط برقرار کند

او جوان وکنجکاو بود ، ودر فراگیری زبان استعدادی خارق العاده داشت، او شیفته و عاشق یک دختر دهقان روستائی گردیده بود که متأسفانه یک ارجتائینی هم به او چشم دوخته بود .

مدتها بعد وی هر دو را که باهم ازدواج کرده بودند دوباره دید و به علاوه از لوای (تیپ) ششم بین المللی و گردان غند(گردان) ویژه فرقه ۳۵ - دو سازمان نظامی که هانس تا زمان عقب نشینی غند بین المللی در آن جا مبارزه می کرد

این فرقه و غند ها که بعداً توسط اسپانوی ها آهسته آهسته پر شده بود و با آن ها در داخل (۶) و گور (۷) نیز تماس های شان ادامه داشت ، دیدن کرد .

« گارسیا » یکی از زندانیان اردوگاه کار اجباری در خاطرات خود بعد از آزادی می نویسد که بعد از مرخص شدن از آسایشگاه در فرانسه در ماه نومبراز « ماوتهاوزن» با یک گروه از هموطنان مان به مقصد نا معلومی در حرکت شدیم

در حدود نیمه شب قطار متوقف می شود و در های آن با فشار به یک سمت حرکت می کند و باز می شود ، در بیرون یک کامیون اس اس ها توقف کرده و زندانیان با لباس های راه راه سفید و آبی در آن جا دیده می شد.

آن ها با ما به زبان اسپانوی، بسیار مؤدبانه صحبت کردند.

"اسپانوی ها آهسته با ما بیاید ." من شگفت زده به او خیره شدم ، من نمی دانم ، در کجا هستم و شگفتی من بیشتر به خاطر اسپانوی صحبت کردن شان بود . از آن ها پرسیدم :

شما اسپانوی هستید ؟

نه خیر ، ما برادران تان هستیم . ما انترناسیونال هستیم .

من در کجا هستم ؟

در داخل ، در این جا بسیاری انترناسیونال هستند ، ما به شما کمک خواهیم کرد .

« گارسیا» نوشت که در همان لحظه روح او بیدار شد. در مورد مرگ بیشتر فکر نکردم که در مدت طولانی درد ورنج به پایان می آید.

در پهلوی تمام ایده های دیگر ، که **لانداور** در نظر داشت ، یکی آن نقاشی با دست در یک کارت کوچک که حروف داخل (۱۹۴۵) و در پیش روی آن سیم خار دار و دربالایش نیزه سه شاخه بریگاد انترناسیونال و عقب آن با بیرق سه رنگ جمهوری مزین گردیده بود که **لانداور** در ابتداء برای این کار اختصاص داده بود .

آن چه **لانداور** همیشه آن را به خاطر داشته است بازماندگان ترانسپورت های نازی ها است که هیچ گاه آن را از یاد نبرده و آن راباز گو می کرد

« گارسیا پریسیلانو» سه سال پس از آزادی از عواقب محرومیت و کمبود در اردوگاه در گذشت و **لانداور** به افتخار او نام دوم پسر ارشد خود را « پریسیلانو » گذاشت .

او نسخه دست نویس خاطرات دوست خود را نجات داد، که نه سال قبل در اسپانیا منتشر گردید ، لانداور در مقدمه آن این موضوع را درج نموده است که در خواست مادر « گارسیا » برای گرفتن حق بازنشستگی قربانیان اردوگاه های کار اجباری توسط سازمان بازنشستگی ایالت "نوردراین وستفالن " به این دلیل که پسرش اضافه تر از هشت ماه پس از پایان بازداشت در گذشته است ، درخواست بازنشستگی رد شد

به زودی پس از بازگشت از داخل **لانداور** در اداره پولیس مشغول به کارگشت .

در اتریش سفلی به همکاری سر خورد که با چشم پوشی و تحمل قوای شوروی که اتریش را در اختیار خود داشتند با گواهی عدم پیشینه، تجارت پر جنب و جوشی را به راه انداخته بودند ، بنابراین در خواست کرد تا به «وین» تبدیل گردد. وی دعوت وزارت کشور برای کار در اداره مربوط به جنایات نازی ها را به میل پذیرفت . به خاطری که وی مشتاقانه و با جدیت جنایات نازی ها را پیگیری می کرد ، لانداور تحت فشار نازی های دوباره به خدمت منصوب شده به کار کنترل هتل ها گمارده شد، وی مدت کوتاهی به حیث سکرتر وزیر سوسیال دموکرات کشور کار کرد ، و دو سال کامل افسر رابط نیروهای پولیس و سازمان ملل در قبرس بود . در آن جا وی متوجه فعالیت و توطئه یک پولیس نئونازی اتریشی گردید، به عوض همکاری نئونازی خودش را به دستور وزیر سوسیال دموکرات کشور و قبلاً عضو حزب ناسیونال سوسیالیست به عنوان مجازات به اتریش واپس فرا خواندند

البته در این ماجرا **سیمون ویزنتال** (۸) از وی حمایت کرد و در پهلویش ایستاد ، لانداور از این موضوع به عنوان تلخ ترین تجربه کار حرفه ئی خود یاد می کند.

برای یکسال او مأمور امنیتی در سفارت اتریش در بیروت مقرر گردید ، و سپس به کارش در کنترل هتل ها دوباره بازگشت .

وقتی مسؤول جدیدی برای گروپ شان گماشته شد، کسی که با همه برخورد خصمانه داشت لانداور درخواست بازنشستگی کرد ، او می گفت من با خوشبینی و توهم به پولیس رفتم .

من امیدوار بودم ، که ما می توانیم ایدئولوژی که در درون این دستگاه حاکم است و مجموع روش های آن را تغییر دهیم ، اما من در اشتباه بودم . چیزی که بسیار بعد تر برایم آشکار شد که پولیس همیشه و در تمام سیستم ها ابزار سرکوب است .

### **وقایع نگار خستگی نا پذیر**

تازه بازنشسته شده بود ، که خواست طرح خود را بالاخره عملی بسازد، یعنی به جمع آوری در صورت امکان اسناد و مدارک تمام مبارزان اتریشی که در اسپانیا پیکار می کردند، آغاز به کار کرد . کار به همین سادگی ها هم نبود . در ابتداء به عنوان همکار داوطلب در مرکز اسناد مقاومت اتریش شروع به کار کرد، دو سال کامل به کار های بی اهمیت و خدمات جانبی چون حمل دوسیه ها و یا سوراخ کردن کاغذ در آن اداره کار کرد.

و سپس او به طور کامل به کاربزرگی که در نظر داشت پرداخت و مجموعه ای از بزرگترین اسناد جهان را در طول دو دهه در باره مبارزان جنگ داخلی اسپانیا جمع آوری کرد .

وی نه تنها در اسناد مربوطه و قابل دسترسی پژوهش کرد بلکه در تمام دفاتر، آرشیف ها، آثار تاریخی و مؤسسات مربوطه در پنج شش کشور هم بسنده نکرد ، بلکه در سفرهای اسپانیای خود در همه جا و در هر نقطه که در آن شفاخانه و یا مراکز تفریحی بریگاد های بین المللی وجود داشت و یا جاهائی که داوطلبان اتریشی برای مدتی پایگاه ایجاد کرده بودند، پژوهش کرد .

او شهر داری ها ، آرشیف های شهرستان ها ، دفاتر راجستر را جست و جو می کرد ، در گورستان ها سر کشی می کرد.

وی با معلمان مؤرخان محلی، افسران پولیس آن نواحی که در کارش وی را کمک می توانستند طرح دوستی ریخت .

وی با هشتاد و پنج سال عمر همه روزه و اغلب در تعطیلات آخر هفته هم به کار مشغول بود ، اسناد جدید را بررسی و با مسؤولیت در آن تحقیق می کرد و با کمک قدرت تمام نشدنی مایل به بررسی اسناد بود .

این تعجب آور بود ، که این طرز کاربرایش کسل کننده واقع نمی شد . او حساس بود ، کنجکاو و مشتاق ، هر زمان که بخش اجرائی کمیترن با آن کرکترهای مخوف شان چیزی در مورد داوطلبان اسپانیا می نوشت و قضاوت های نادرست شان را می خواند، خشمگین می شد . و عموماً از آن مبارزان به نامهای : بی دسپلین ، بی تفاوت ، خرده ترسکی ، بدون مورال ، و عناصر کثیف یاد می شد .

سرنوشت کسانی وی را رنج می داد که با امکانات خود و کاملاً متکی به خود بدون پول پای پیاده و یا با بایسکل به اسپانیا آمده بودند که چند روز بعد از ورود به اسپانیا کشته شده بودند ، و چیزی بیش از محتویات جیب ها از خود به جا نگذاشته بودند غیر از چند عدد پول خرد یک تصویر مندرس لنین ، یک ورق قات شده با آدرس مادر و یا همسر شان. باید از **لانداور** برای روشن شدن رد پائی از ناپدید شدگان تشکر کرد، که به هر صورت آن ها را از ناشناس ماندن بیرون کرد و چهره های شان را قابل مشاهده و ماندگار ساخت .

هنگامی که دوازده سال قبل من به او کمک کردم که حاصل نتایج تحقیقات خود را در یک دایرة المعارف « جنگجویان اتریش در اسپانیا » جمع کرد ، او متواضعانه گفت که زمان مناسب از دست رفته است . باید ۲۰ سال زودتر از این به کار آغاز می کردم تا تعداد بیشتری داوطلبان را می توانستم در لست بگنجانم که در جنگ شرکت داشتند .

غم انگیز است که بعد از فروپاشی سوسیالیزم دولتی اختلافات سیاسی و خصومت های شخصی در بین مبارزان زنده مانده از جنگ های اسپانیا قدری کاهش یافته است، عده ای از آن ها **لانداور** راهیچگاه نبخشیدند ، که او در آن زمان از حزب کمونیست اتریش استعفاء داد و مدتی عضو حزب سوسیال دموکرات اتریش گردید .

آبی اعتمادی پیشرفت کارش را مدت طولانی مختل کرده بود ، در حال حاضر بی اعتمادی جای خود را به اعتماد و به رسمیت شناختن کارش و تشویق وی عوض کرده است

این پرسش که موضع شما در برابر اتحاد جماهیر شوروی چه گونه است ، موضعیت خود را از دست داده است چرا که اتحاد شوروی دیگر وجود ندارد . اثر جانبی مثبت این واقعه سیاسی برای **لانداور** در این است که او در ارضیف های قبلاً قفل شده مسکو قادر شد برای مدتی کوتاهی به بازرسی و جست و جو بپردازد .

باوجود این ، اختلافات متناقضی در برابر **لانداور** وجود داشت . مخالفینش در « انجمن داوطلبان اتریش در جمهوری اسپانیا » وی را به هدر دادن پول انجمن متهم می کنند، که وی همیشه به سنگ تراش سفارش برای حک کردن نام های جدید دربنای یاد بودجنگ داخلی اسپانیا در قبرستان مرکزی شهر وین را می دهد هرگاهی که در اسناد به نام های جدید داوطلبان نا شناخته مواجه می شود .

مخالفینش می گفتند که آیا بهتر نیست نام تروتسکیست مشهور اهل وین « کورت لینداو » را که در ۱۹۳۷ در بارسلونا ربوده شده بود را هم در بنای یاد بود درج کند؟؟

هفته ها بحث بر سر این بود که انجمن در هزینه چاپ دایرة المعارف جنگ های داخلی اسپانیا باید سهم بگیرد یا نه؟

هدف عمده و مهم چاپ یک لست طولانی با نام ۴۰۰ نفر زنان و مردان این است که روح مبارزه داوطلبان را در جوانان امروز انتقال دهیم ، برای همبستگی و به خاطر اهداف سیاسی و مبارزه .  
عده ای می گفتند که بهتر است پول در پروژه های کمی برای مردم کوبا و صربستان سرمایه گذاری شود.  
بدین صورت **لانداور** برای پروژه یاد بود داوطلبان در سه جبهه مشغول نبرد بود.  
در مقابل افکار نادرست منفعت جویان ، در برابر ترحم و سود جوئی و در برابر بی توجهی هژمونیک ها در مبارزه علیه فاشیسم و به عبارات خودش در مقابل راهپیمایان، در برابر احمق ها و در برابر سوپر احمق ها .

### او یک بدبین است

هفت سال گذشته را **لانداور** در زادگاه خود نزد دخترش « لیندا» به سربرد ، که از وی مواظبت و مراقبت می کرد .  
وی گاهی که از خود صحبت می کرد در این مورد می گفت:  
من در زندگی خود خیلی خوش شانس بوده ام ، و مهم تر از همه که من بار دوش هیچ کس نبوده ام و مصارف زندگی ام را خودم تأمین می کنم .  
خوش شانسی دیگرم در زندگی این بود که من هیچ گاه در موقعیتی قرار نگرفته بودم که در مورد زندگی دیگران تصمیم اخذ می کردم . و خوش شانسی سوم که من در اسپانیا بودم و در حقیقت راه درست را انتخاب کرده بودم ، من هیچ گاه لباس نظامی رایش سوم را به تن نکرده ام و مجبور نبودم در جنایت و کلاه برداری سهیم گردم .  
این سؤال باقی می ماند ، که چرا با وجود نا امیدی ها و خصومت ها در حال حاضر ، یاد آوری مقاومت ضد فاشیستی و اختلافات و خیانت در محاسبات بین نیروهای چپ را باز گو می کند و برای منافع شخصی خود آن را مسکوت نمی گذارد .  
آیا این مسکوت نگذاشتن مربوط به اراده و وفاداری و خوش طبعی وی است یا خوشی و شادی اش به خاطر داشتن یک درجن نواسه و کواسه.

یادآوری خاطرات مصفای دوران کودکی و کتاب های پدر کلان که با آن ها راه خود را در جهان باز کرد :  
دانشنامه «مایر» ، زندگی حیوانات از « بریم» و کتاب سرمایه از مارکس .

**لانداور** بدبین شد یابدبین بود. دلایل این موضوع را که همیشه به من یاد آور می شد . و من قادر به رد آن نمی شدم  
چنین بود: تقریباً هر چیزی را که در سال های گذشته در رویدادهای ملی و بین المللی ثبت کرده ایم ، همیشه ما در جهت نادرست روان بوده ایم . ما نه تنها از یک انقلاب سوسیالیستی دور بوده ایم بلکه از چشم انداز یک جامعه قابل سکونت برای مردم هم دور بوده ایم .

با این حال من به وی می گفتم : همه چیز را باید دوباره و دوباره امتحان کرد . و **لانداور** که بیش از حد ضعیف شده بود و به زحمت از روی بستر خود که بیش از حد با کتاب بار شده بود بر می خاست و می گفت : هیچ تردیدی نیست.

او آخرین فرد از دوستان قدیمی من بود

عمیق ترین خوبی وی که به من اعتماد کرد و به من علاقه مند بود و من هم چنان به وی علاقه داشتم و وی را عزیز می داشتم . او در عین حال که خشن بود حساس هم بود.

در حال حاضر من نمی دانم ، که بدون وی چه خواهد شد همین قدر می دانم که در لوحه سنگ قبرش **هانس لانداور** متولد ۱۹ اپریل ۱۹۲۱ وفات ۲۰ جولای ۲۰۱۴ درج خواهد شد نه چیز دیگر. وی می گفت کسی که مرا می شناسد می داند که کی در این جا در خاک نهفته است .

### پاورقی ها:

\* **هریش هاگل** نویسنده اهل وین است برخی از کتاب های وی در کتاب فروشی ها قابل دسترسی است .  
آخرین نوشته وی در همین صفحات به تاریخ ۲۰ می ۲۰۱۴ به خاطر ادای احترام به نویسند و انقلابی السلوادوری «**روکی دالتون**» منتشر گردیده است .

۱- شاهین سرخ سازمانی بود که در سال ۱۹۲۵ توسط «**انتون تسارک Anton Tesarek**» بنیان گذاشته شد که جوانان المانی زبان المان سویس و اتریش رادر بر می گرفت ، جوانان ۱۲ تا ۱۵ ساله کارگران را از زندگی شهری و محیط های متعفن کارگری در هوای آزاد و سالم برای تفریح می بردند تا زندگی برای شان معنای واقعی خود را بیابد که در سال ۱۹۳۴ مانند تمام سازمان های اجتماعی و احزاب کارگری توسط فاشیست ها ممنوع گردید .

۲ - **Brünn** دومین شهر بزرگ چک، تفنگ برنو در کشور ما معروف است **Brno**

۳ - اتحادیه دفاع خودی جمهوری خواهان در سال ۱۹۲۳/۱۹۲۴ که شاخه نظامی حزب سوسیال دموکرات اتریش به شمار می رفت بنیانگذاری شد که در سال ۱۹۳۴ به خاطر تفتیش مرکز دفاع خودی توسط پولیس برای پالیدن سلاح به زد و خورد مسلحانه منجر گردید که در تمام شهر های اتریش به بگیر و ببند طرفداران سوسیال دموکرات ها اقدام کردند که در این زد و خورد ها اضافه تر از ۲۰۰ نفر جان باختند عده ای از رهبران و کدر های سوسیال دموکرات ها در کشور چکوسلواکیا رفتند

۵ - **Madrigueras** شهری در اسپانیا

۶ - **Dachau** جایی که یکی از ده ها کوره آدم سوزی هیتلر قرار داشت

۷ - **Gurs** کمپی که فرانسوی ها مبارزان اسپانوی و بریگاد های بین المللی را که در مقابل فرانکوی فاشیست می جنگیدند بعد از عقب نشینی و شکست زندانی ساخته بودند که بعد از اشغال فرانسه به دست المان ها افتادند

۸ - **سیمون ویزنتال**، بنیانگذار مرکز جست و جوی جنایتکاران نازی در سن ۹۶ سالگی در وین درگذشت. **ویزنتال** که به عنوان شکارچی نازی ها شهرت یافته بود، توانست بیش از هزار تن از بازماندگان رژیم هیتلری را که در کشتار یهودیان دست داشتند، و در پایان جنگ جهانی دوم به کشورهای مختلف گریخته بودند، شناسایی کند. دستگیری جنایتکار نازی، آدولف آیشمن، در ارجنتاین، به **سیمون ویزنتال** شهرت بین المللی داد

### یادداشت مترجم:

ترجمه این مطلب به خاطر جمع آوری و جاودانه ساختن نام مبارزان اتریشی که علیه فاشیسم پیکار می کردند صورت گرفته است و نه به خاطر یاد بود از **هانس لانداور** . اگر از **لانداور** یاد بودی به عمل بیاید به خاطر همین کارش است طرز دید و برخوردش با رویداد های بین المللی و مسایل اتریش سؤال برانگیز است و مخصوصاً بعد از آزادی از اردوگاه های کار اجباری به کوشش اردوی ظفر مند شوروی واقعاً سوسیالیستی آن زمان، **لانداور** مانند یک "منفعت جو" که خودش ادعای مبارزه علیه منفعت جویان را داشت اولاً به دستگاه پولیس شامل شد با این دلیل



مضحک که ایدئولوژی و روش های این دستگاه سرکوب را تغییر دهد . بعد عضو حزب سوسیال دموکرات اتریش گردید و تا سکرتر وزیر داخله ترقی کرد . چیزی که برای هر دموکراتی روشن است که پولیس واردو ماشین سرکوب و ابزاری است در دست طبقات حاکمه برای صیانت و پاسداری از منافع طبقاتی شان . که برای لاتداور با وجود تجارب جنگ مسلحانه در برابر فاشیسم و عضویت در حزب کمونیست اتریش و اتحادیه جوانان سوسیالیست اسپانیا بعد از سالهای متمادی که در خدمت این ماشین سرکوب عملاً قرار داشت روشن گردید که "پولیس همیشه و در تمام سیستم ها ابزار سرکوب است "